# شهرآرا

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید هادی فیاضی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹
- چاپ: شهر چاپ خراسان



روزنامه شهر امید و زندگی

SHAHRARANEWS.IR

شنبه

۲۹ ۰۶ ۹۹

۳۶ صفحه؛ ۱۲ صفحه+۴ صفحه ورزشی +۴ صفحه زندگی نو+۱۶ صفحه شهرآرا محله

شماره ۳۲۰۵ | ۱۰۰۰ تومان

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

Photoshahr.ir

رطوبت هوا ۱۸٪

۲۹° ↑ ۱۴° ↓

صبح ۱۶° | ظهر ۲۶° | عصر ۲۷° | شب ۲۰°

اذان ظهر ۱۲:۲۶ | نیمه شب شرعی ۲۳:۴۴
غروب آفتاب ۱۸:۳۷ | اذان صبح فردا ۴:۵۰
اذان مغرب ۱۸:۵۵ | طلوع آفتاب فردا ۶:۱۶


حدیث روز

**ای مردم! خداوند بندگان را آفرید تا او را بشناسند، آن گاه که او را شناختند، پرستش کنند و آن گاه که او را پرستیدند، از پرستش غیر او بی نیاز شوند.**

امام حسین(ع)




**یک استاد دانشگاه: با یک تلفن ۳هزار میلیارد وام می‌گیرند.**

محمدرضا میرشاه‌ولد

کاریکاتور

روایت خموشی و فراموشی

## مدیریت ایرانی؛ مرام‌نامه‌ای برای تمام فصول



بهروز فرهمند
روزنامه‌نگار

**یکم.** مراد کرده‌ام به سبک و سیاق کتاب‌های «قورباغه‌ات را قورت بده» و «پدر سه‌دقیقه‌ای»، درباره مدیریت ایرانی نیز چند بندی در این مجال بنویسم. شاید هم نه‌چندان دور، کتابش کنم و نامش را بگذارم: «مدیر ایرانی پنج‌دقیقه‌ای.»

**دوم.** به قول بروچه‌های شبکه‌های اجتماعی، «این سخن، مخاطب خاص دارد.» دسته اول، آن‌ها که همچنان مسند مدیریت را سفت چسبیده‌اند و دسته دوم، نازدردانه‌هایی که «ژن خوب» دارند و در چند دهه آینده، بر صندلی مدیریت ایرانی، جلوس می‌فرمایند. پیشاپیش، جلوسشان مستداااااااام! پس خواهش می‌کنم شما که در زمره این دو گروه نیستید، به خودتان نگیرید و همین الان صفحه روزنامه را ببندید و تشریف ببرید قهوه اسپرسو یا همان چای چندبار جوشیده لعنتی را نوش جان کنید.

**سوم.** از تیپ و شمایل مدیریتی شروع می‌کنم. ازآنجاکه ممکن است موجب بدگمانی و سوءتفاهم شود، وارد جزئیات نمی‌شوم اما این را بدانید که در گذر زمان، دستخوش تغییر و دگرگونی شده است. شمایل مدیر در بخش دولتی و خصوصی، بی‌شک تفاوت‌هایی دارد که «اهل معنا» می‌دانند! همین بس که تیپ شما باید «داد بزند» که مدیر هستید.

**چهارم.** راه رفتن درون‌سازمانی: به بیان ساده، وقتی می‌خواهید در سازمانِ خودتان از یک اتاق به اتاق دیگر بروید، مبادا فکر کنید راه رفتن شما باید همان گونه باشد که ما آدم‌های معمولی راه می‌رویم. شما باید یک اسکورت داشته باشید. از همان اول، به همکارها بیاموزید که در آمدوشدهای شما باید آرایش اسکورت گونه بگیرند. به این شکل که یکی در راست، یکی در چپ و دوتا در پشت‌سر شما باید راه بروند. نکته کلیدی این است که آن دو همکار که در چپ و راست شما را مشایعت می‌کنند، هرگز نباید با شما شانه‌به‌شانه بشوند و هریک به اندازه «یک وجب‌ونیم» باید از شما عقب‌تر راه بروند.

**پنجم.** همیشه نشان بدهید که یک مدیر صمیمی هستید. پس لبخندی بر گوشه لب بنشانید و هنگام راه رفتن، هرازگاه، انگشتان دست همکار سمت راست را بفشارید. این تکنیک، دل‌نازکی شما را نشان می‌دهد. (تکنیک فشردن دست راست، در این روزگار کرونایی، توصیه نمی‌شود.)

**ششم.** نگاه کردن در چشم همکار زیردست، آدابی دارد و الکی نیست. البته بسته به رتبه همکار و شرایط، متفاوت است. هر چند علمای دانش مدیریت ایرانی -از یک کنار- توصیه می‌کنند که الکتریسیته نگاه شما باید چنان باشد که به لرزش دست و لکنت زبان همکار زیردست بینجامد اما مبادا آن قدر افراط کنید که همکار زیردست، کارش بکشد به استفاده از سرویس بهداشتی.

**هفتم.** «یک لبخند، یک سگرمه / یک لبخند، یک سگرمه»: معجون و ترکیب این دو معجزه می‌کند.

**هشتم.** توصیه‌ای را نیز این‌سو و آن‌سو شنیده‌ام که می‌گوید: مدیر ایرانی باید کمی تا قسمتی، خودش را «ضدزن» نشان بدهد. راستش را بخواهید، فلسفه این نسخه تجویزی را چندان نمی‌دانم اما به گمانم، اجرا کردنش، شما را پشیمان نمی‌کند.

**نهم.** این یک تجربه دست‌اول و روایت واقعی است: روزی یک رفیق شفیق که تا آن زمان، مسئول دفتر چند مدیر بود، مرا خطاب قرار داد و گفت: فلانی! این آقای مدیر که تازه آمده، از مدیران پیشین «کاربلدتر» و مدیرتر است. گفتمش: در این مدت کم، از کجا این را فهمیدی؟ گفت: ازآنجاکه وقتی همکارها یا ارباب‌رجوع می‌آیند و با مدیر کار دارند، به من (مسئول دفتر) می‌گوید چند دقیقه‌ای بیشتر، در پشت درِ اتاق مدیریت معطلشان کن. آقای مدیر هم خودش را با نامه‌های روی میز سرگرم می‌کند تا به یاروبفهمانیم مدیر ما فرصت سر خاراندن ندارد و از این مدیرهای الکی نیست. سخن به اینجا که رسید، به هوش و ذکاوت آقای مسئول دفتر، آفرین گفتم و بیش از آن، فهم راهبردی آن مدیر را در دل ستودم.

**دهم.** همیشه روی میزتان شلوغ‌وپلوغ و زونکن کاری‌تان لبریز از نامه‌ها و مکاتبه‌ها باشد. به نشانه اینکه یک مدیر پرتلاش هستید که «پدرجد کار» را درآورده‌اید.

**یازدهم.** اگر در اتاق خودتان نیستید، پس بی‌شک شما در جای دیگر و در جلسه هستید... و تو چه دانی که مدیریت دائم‌الجلسه یعنی چه؟

**دوازدهم.** هرچه را تا به امروز اندر نکوهش «مدیریت اتوبوسی» شنیده‌اید، از گوش به در کنید و همه را به سطل زباله بریزید. شاید برخی، شما را متهم کنند که «باند» دارید و «نوچه‌پروری» می‌کنید و «آدم»های خودتان را منصب و پاداش می‌دهید. گور پدرشان! بدانید این جماعت، حسودانی بیش نیستند. شما کار خودتان را بکنید. فراموش نکنید که «مدیریت غیراتوبوسی» در ایران، جواب نمی‌دهد. هرکس هم که شما را به باند و باندبازی متهم کرد، با نگاه عاقل اندرسفیه بنگریدش و بگویید: عزیزم! نام این «باند» نیست، «تیم» است.

**سیزدهم.** «ارتباطات بالادستی» یا همان «روابط غیرکاری در پشت‌پرده» را با آدم‌های تاثیرگذار، هرگز از دست ندهید. مبادا چنین فکر کنید که همه ماجراها در چارچوب سازمان شما رقم می‌خورد. خیر. مدیری را می‌شناسم که رشد کرد، آن هم درست از فردای همان شبی که در مجلس ختنه‌سوران پسر مدیر ارشدش، حضوری فعال و پررنگ داشت و خودش را اثبات کرد. این یک «توصیه طلایی» است.

**چهاردهم.** پس از تحریر: این مرام‌نامه برای همه مدیران کشورمان نیست. شمار کمتری از مدیران ایرانی نیز هستند که به اصطلاح، «در باغ نیستند» و شاید به همین علت، روزگار مدیریتی‌شان زود خزان می‌شود. ناگفته پیداست که این تکنیک‌های ناب، به کار آن‌ها نمی‌آید. شاید برای آن اقلیت، سوگنامه یا رنجنامه‌ای بنویسم، شاید وقتی دیگر.

بریده خوان

## وقتی از داستان کوتاه سخن می‌گوییم، دقیقا انتظارمان چیست؟



کیارنگ علایی
نویسنده و عکاس

سازه‌ای از نظام نشانه‌ها که به اعجاز روایت و سوار بر تخیل نویسنده بنا شده‌اند و می‌کوشند رابطه او را با جهان مثالی به رخ کشند؟ یا ساختاری موجز که برپایه حادثه‌ای واحد و واجد پرداخت، با آدم‌های محدود قد علم کرده است و قصد بازگویی یک کل را ندارد؟ پاسخ هرچه باشد، داستان کوتاه را به محصولی محدود به دریچه نگاه خاص نویسنده بدل می‌کند و به مخاطب، توجیهات لازم را برای محدود بودن زاویه دید این دریچه و سیطره نگاه آن ارزانی می‌کند. کتاب «تن سبز سلیمان»، نوشته «متانت محبی»، مجموعه ۶داستان کوتاه تروتمیز است که گاهی هنجارگریزند و به عناصر متافیکشن علاقه نشان می‌دهند و زمانی زیر سایه تجربی بودن روایت، ماهیتی ایجابی پیدا می‌کنند. در همه‌حال اما نویسنده می‌کوشد پیوندهای عمیقی با زمانه‌ای که در آن زیست می‌کنیم، برقرار کند. شاهد این ادعا «مکان فضامحوری» داستان‌های این کتاب است؛ به‌خصوص در دو داستان «لی‌لی در شیشه عطر مینیاتوری» و «تن سبز سلیمان» که فرهنگ و هنجارهای جامعه ایران را بازگو می‌کند.

اکباتان در این سال‌ها نه‌تنها بخش مهمی از تاریخ معاصر شهری بوده که به‌دلیل قدمت، فرهنگ، قشر، طبقه و پیشینه آن در تهران به نمادی از فضای زیستی انسان معاصر بدل شده و نشانه‌ای آشکار از تغییرات نابهنگام روابط اجتماعی بوده است. انتخاب این مکان در داستان اول کتاب، با مشاهدات دقیق نویسنده -که می‌رود خصوصیت اصلی آثار متانت محبی باشد- به اثری ذهنی در بستری اجتماعی بدل می‌شود. صحنه در این داستان نه به فضاهای تهی آپارتمانی رایج در داستان‌های یک دهه اخیر تنزل پیدا می‌کند و نه در بستر روابط کلیشه‌ای و ملال‌آور زوج‌ها فرومی‌غلتد. داستان از جزئیات خواندنی بسیار بهره‌مند است که در سایه فرم‌گرایی غلیظ خود به آدم‌هایی می‌پردازد که حضوری استعاری دارند و جایگاه خود را به اشیا می‌دهند، درباره جهان اطراف دچار تشکیک هستند و داستان‌ها به ازخودبیگانگی فرد با اجتماع می‌پردازد. امری که در داستان «تن سبز سلیمان» قوام بهتری می‌یابد و داستان از لحظه ورود لباس لجنی‌ها جذاب‌تر می‌شود با جزءنگاری موفق و کنترل مناسب شخصیت‌های فرعی (مثل مرد موزی و مرد عقبی که وارد داستان می‌شوند) شگرد متانت محبی در اغلب داستان‌ها فاش کردن آرام‌آرام ایماژهای سورئالیستی و دوری جستن از فرم‌های عامه‌پسند و کلکتیویستی است. شجاعت درافتادن با ابژه تمثیلی و استعاره‌ها برای کار اول یک نویسنده، شگفت‌انگیز و هیجان‌آور است. چه ما این مهم را در آثار نویسندگان باتجربه‌ای چون بیژن نجدی، خورخه لوئیس بورخس، جرالد روزن، رابرت کوور و... به‌کرات دیده‌ایم. اما اینکه متانت محبی در نخستین اثر خود جسارت درافتادن با داستان‌هایی را می‌دهد که بار پنهان فلسفی در آن‌ها بر حجم روایت می‌چربد، تامل‌برانگیز است. او با اتکا بر تصویر ذهنی و نظام فرمال و فرافکنی پارادیگماتیک، به امری خودارجاع در داستان‌ها دست می‌یابد که جهان داستانی او را «برقرار» نشان می‌دهد و شخصیت‌هایی را بنا می‌کند که در عین اقتدار، آماده فروپاشی نیز هستند.

متانت محبی نویسنده‌ای متکی بر طرح ذهنی پیش از نگارش است (اسکیس)، کلماتش چندین بار تراش خورده است و از شیوه‌های سرریز کردن روایت و بسط داستان به موازات نگارش پرهیز می‌کند. عناصر درام در داستان‌های او بیش از هر چیز متکی بر دیالوگ است. دیالوگ خطرناک است و تیغی دودم است. باید جامعه را شناخت، با مردم زیست تا بتوان دیالوگ نوشت. نقش دیالوگ، امروز دیگر ارائه اطلاعات نیست که به‌عنوان اتمسفر صحنه‌سازی و برسازنده جو روانی حاکم بر صحنه عمل می‌کند. در داستان‌های متانت محبی - چه آن‌ها که مطلقا دیالوگ‌محورند و چه آن‌ها که موضوع‌محور و تخیل‌محورند - دیالوگ‌ها خیلی خوب سر جای خودشان نشسته است و از دغدغه‌های اجتماعی نویسنده خبر می‌دهد. انتشار چنین مجموعه‌هایی در شرایط فعلی که پس از یک افول سلیقه در دهه پیش و تنزل آشکار به داستان‌های عامه‌پسند تجاری در قفسه ادبیات داستانی ایران، روند داستان کوتاه فارسی به‌سمت سطحی نگری رفت، جای امید و تحسین دارد.




تاریخ‌نگار

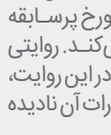
## آغاز رویارویی خان‌های قشقایی با قوام‌السلطنه



رضا سلیمان نوری

*هرچند قوام‌السلطنه خروج نیروهای اتحاد جماهیر شوروی از ایران را پس از مذاکره خود با استالین صدر هیئت رئیسه این کشور، برگ برنده خود در مقابله با رقبا و مخالفان سیاسی خویش می‌دانست، واقعیت ماجرا به نوعی دیگر بود. اصل ماجرا بر این قرار بود که استالین وقتی موافقت خود با خروج نیروهای ارتش سرخ از ایران را اعلام کرد، فکر می‌کرد طرفداران شوروی در کشور و در راس آن‌ها حزب توده به اندازه کافی قوی شده‌اند که بدون حضور نظامی کشور شوروی، امیال بلشویک‌ها را در ایران اجرایی کنند. این واقعیت زمانی علنی شد که پس از ماه‌ها گفت‌وگوی غیررسمی بزرگان ایل قشقایی با قوام و همکارانش در ۲۹ شهریور سال ۱۳۲۵ خورشیدی به نخست‌وزیر اخطار دادند که اگر ظرف ۲۴ ساعت وزیران حزب توده را برکنار کند، دست به اسلحه برده، جنوب کشور را تصرف خواهند کرد. دلیل این درخواست هم درظاهر اتهام‌زنی سران حزب توده و البته روزنامه‌های این گروه، به سران ایل قشقایی از جمله ناصرخان، مبنی بر طرفداری از آمریکا و حرف‌شنوی از خارج بیان شد. امری که دراصل حرکتی سازمان‌دهی‌شده از سوی طرفداران قوام برای ناراضی جلوه دادن قوای عشایر بود و درست به همین دلیل هم قوام در برابر این درخواست، واکنش خاصی نشان داد تا افراد مسلح ایل قشقایی دست به یاغیگری بزنند. او پس از این ماجرا از یک‌سو خود با ناصرخان تماس گرفت و از دیگرسو سرلشکر زاهدی را که فرمانده نیروهای جنوب و کفیل استانداری فارس بود و به دوستی با غرب شهرت داشت، مامور مقابله با سران قشقایی کرد تا بدین‌گونه یکی دیگر از رقبا را از صحنه خارج کند.*

Instagram



محمدفاضلی
@daghdagheh_iran




می‌خواهم درباره کتابی بنویسم که اکثر ایرانیان با خواندن آن، روایت و شناختی متفاوت از جنگ تحمیلی هشت‌ساله عراق علیه ایران به دست می‌آورند. کتابی که اگرچه درباره تاریخ جنگی است که ۳۲ سال پیش پایان یافت، تا به امروز تاریخ ایران را تحت تأثیر قرار داده است و کماکان چنین نقشی را ایفا خواهد کرد.

اکثر ایرانیان روایتی رسمی و کلیشه‌ای درباره ۸ سال جنگ تحمیل‌شده بر ایران شنیده‌اند. جعفر شیرعلی‌نیا (متولد ۱۳۵۷)، مورخ پرسابقه جنگ، روایتی واقع‌بینانه از جنگ ایران و عراق ارائه می‌کند. روایتی که در آن پیروزی‌ها و شکست‌ها توأمان ارائه شده‌اند. در این روایت، تلخی‌های جنگ از صفحات تاریخ زدوده نشده و خسارات آن نادیده گرفته نشده است.

«دایره‌المعارف مصور تاریخ جنگ ایران و عراق» که چاپ اول آن سال ۱۳۹۲ در ۶۳۲ صفحه منتشر شده، بیشتر بر اسناد مکتوب و کمتر بر مصاحبه‌های محققانه نویسنده با مقامات و استفاده مبتنی بر راستی‌آزمایی خاطرات افراد حاضر در جنگ، نوشته شده است. جعفر شیرعلی‌نیا فقط به روایت ایرانی از جنگ اکتفا نمی‌کند، بلکه جنگ را از زاویه عراق، مقامات سایر کشورها و سازمان‌های بین‌المللی نیز روایت می‌کند.

کتاب شامل ۱۰ فصل است که از سابقه اختلافات ایران و عراق شروع می‌شود. با برافروخته شدن آتش جنگ دنبال شده، ایران در مسیر پیروزی را تشریح می‌کند، به فرسایشی شدن جنگ می‌رسد و گشوده شدن جبهه‌های جدید، توقف در مسیر جنگ، بحران در خلیج فارس و حرکت به سمت آتش‌بس را تشریح می‌کند.

کتاب حاوی تعداد زیادی تصویر خاطره‌انگیز، تلخ، شیرین، دردناک و غرورآمیز از سال‌های جنگ و جبهه‌هاست. جداولی حاوی اطلاعات اقتصادی، درباره تجهیزات نظامی، شهدای جنگ و... در کتاب گنجانده شده است که هرکدام می‌تواند موضوع مباحثه اجتماعی و سیاسی بسیار باشد.

زین قند پارسی

علیرضا حیدری | مدرس ویراستاری

**ناویراسته**

**«تهویه هوا زمانی که منبع آلودگی از محیط خارج نشده، نه مثمر ثمر است نه مفید فایده»**

**ویراسته**

**«زمانی که منبع آلودگی از محیط خارج نشده است، تهویه فایده ندارد.»**

**نکته**

***ترکیب‌های: تهویه هوا، مفید فایده و مثمر ثمر حشو به‌شمار می‌روند و کاربست آن‌ها نادرست است.***

#زین_قند_پارسی

جبهه‌ای به پهنای ایران

نگاه هشتم

غلامرضا بنی اسدی

جنگ که فقط یک خط به پهنای یک رزمنده نبود که وقتی قرار است از آن بگوییم، تنها تصویر یک رزمنده به اضافه یک تفنگ بشود همه گفته ما. نه، جنگ ما یک خط بود به پهنای همه ایران. آن رزمنده نماد بود و هست و خواهد بود. شمار نقش‌آفرینان اما از خط مقدم و حتی سنگر کمین و -حتی‌تر- نیروهای اطلاعات‌وعملیاتی که تا قلب دشمن پیش می‌رفتند، شروع می‌شد و تا واپسین وجب از خاک ایران در دورترین نقطه ادامه می‌یافت. از آن پیرزن روستایی که از شکم خود می‌زد تا بتواند چند تخم‌مرغ و نان جمع کند بفرستد برای جبهه تا دانش‌آموز یتیمی که قوطی خالی کمپوتی را یافت و شست و فرستاد تا به اندازه ظرف آب‌خوری رزمنده در جهاد نقشی داشته باشد. جبهه‌ای به این گستردگی را نباید در یک خط دید و نوشت که خود رزمندگان خط هم بر نگاه تمام‌ساحتی به دفاع مقدس تاکید می‌کنند. «بلندواژه‌ای» که امام خمینی (ره) جنگ را با آن معنا کرد تا گستره‌ای چنین، پشتیبان جبهه باشد. درک درست این مفهوم، ما را در یک آغاز دیگر قرار می‌دهد، حتی در چهلمین سالگرد جنگ. فکر می‌کنم حالا وقت آن رسیده باشد که به گذشته بازگردیم. حتی بالاتر، گذشته را چنان بخوانیم که چراغ راه آینده‌مان شود و واقعیت‌های جنگ را چنان بخوانیم که تنیده در حقیقت‌های دفاع مقدس، ما را با گنجی مواجه کند که رهبر انقلاب در تعریف دفاع مقدس می‌فرمایند. گنجی که اگر استخراج کنیم نه‌فقط امروز که فردای ما را هم پشتوانه‌ای تمام و ذخیره‌ای راهبردی خواهد بود. چنین هم می‌شود اگر جنگ را نه درشت که دقیق بخوانیم و درست ارائه کنیم.

عکس روز

مسابقات دوچرخه سواری بانوان در مشهد

عکس: مهدیه غفوریان | شهرآرا

